

گریز نویسنده: ترانه جوانبخت

این نمایش‌نامه از جلد دوم کتابم «ماراتن به توان فردا» است. مجوز نشر این نمایش‌نامه در سال ۱۳۹۱ از وزارت ارشاد در تهران صادر شده است.

هرگونه استفاده کتبی یا غیر کتبی از این نمایش‌نامه به صورت چاپ و نشر یا اجرا روی صحنه بدون کسب اجازه کتبی از نویسنده این اثر ممنوع است. همه حقوق مادی و معنوی این اثر برای نویسنده آن محفوظ می‌باشد.

گریز

شخصیت‌ها:

روزبه

مینا

نسرین

یوسف

عماد

نگین

سیاوش

پرویز

پرده اول

تهران. یک روز بهاری.

صحنه: یک اتاق بزرگ با پنجره‌ای رو به حیاط. روزبه کنار پنجره باز اتاق ایستاده. کف اتاق را یک قالی پوشانده. میز کامپیوتر و صندلی کنار دیوار نزدیک پنجره است. کنار دیوار روبروی پنجره یک سه‌پایه نقاشی و بوم روی آن است. چند قلم‌مو به اندازه‌های مختلف و چند رنگ آکرلیک روی یک میز کوچک کنار سه‌پایه است. پرده توری کنار پنجره با نسیم ملایمی تکان می‌خورد. نور صحنه همه اتاق را کاملا روشن کرده.

۱

(روزبه - مینا - نسرين)

روزبه (زمزمه کنان): چطور ممکنه منو فقط از دور دیده باشه و این طور ... (مکث) ...
 (روزبه به طرف بوم می‌رود و آن را نگاه می‌کند.) چطور تونست منو این طور نقاشی کنه؟
 چرا این طور؟ یعنی واقعا من این طوری‌ام؟ (به طرف میز کامپیوتر می‌رود و روی صندلی می‌نشیند و در حالی که سرش به پایین است فکر می‌کند. نور صحنه ضعیف می‌شود و فقط محوطه میز کامپیوتر که روزبه پشت آن قرار دارد روشن است. تصویر هولوگرم زن جوانی در اتاق ظاهر می‌شود که لبخند زنان روبروی روزبه ایستاده. سایه او روی دیوار پشت سر روزبه ظاهر می‌شود. زن جوان نزدیکتر می‌آید و سایه روی دیوار بزرگتر می‌شود. چند لحظه می‌گذرد. روزبه سر بلند می‌کند)
 روزبه (با اشتیاق): تویی مینا؟ از جایش بلند می‌شود و به سمت زن جوان می‌رود.
 دستش را به طرف او می‌برد اما نور صحنه تغییر می‌کند و تصویر هولوگرم زن ناپدید

می‌شود.)

روزبه (با ناراحتی): بگو. بگو که خودتی.

(نسرین وارد اتاق می‌شود.)

نسرین (با تعجب): حالت خوبه؟

روزبه: بگو که خودتی.

نسرین: معلومه که خودمم.

(روزبه با شنیدن صدای نسرین چشمانش را بازتر می‌کند و درحالی که ابروهایش را بالا

برده تازه متوجه او می‌شود)

نسرین: بریم.

روزبه: من امروز حوصله رفتن خونه خواهرت رو ندارم. بذار یه روز دیگه.

نسرین (با ناراحتی): یعنی چی حوصله نداری؟ نمی‌تونیم که درست روزی که دعوت

داریم به هم بزنینم.

(روزبه از جایش بلند می‌شود و به طرف پنجره می‌رود و به بیرون از اتاق نگاه می‌کند.)

روزبه: زنگ بزن بگو من مریض شدم. حالم خوب نیست.

نسرین: امروز جشن نامزدی سیاوشه. هرطور شده باید بریم.

(روزبه با ناراحتی دست به موهای جوگندمی‌اش می‌اکشد و فکر می‌کند. بعد درحالی که

دستش را روی پیشانی‌اش می‌گذارد روی صندلی می‌نشیند.)

روزبه: سرم درد می‌کنه.

نسرین: برات آسپرین میارم سردردت خوب میشه.

(نسرین از اتاق بیرون می‌رود.)

(روزبه دست از روی پیشانی‌اش برمی‌دارد)

روزبه (زمزمه کنان): حالا چه وقت جشن نامزدی گرفتنه؟ (فکر می‌کند.) چه طوری

بهش بگم؟ من به فکر اون. اون به فکر من.

(صدای پیانو آرام آرام به گوش می‌رسد. صدای زن جوانی با آهنگ پیانو همراه می‌شود.)

صدا: حس من مثل پرندہ‌لس روی قلب پنجره

واژه‌ها می‌گن: مینا نگو شعر آخره

آریو برزن من دلم رو از قفس بگیر

لحظه‌ها بدون تو اینجا به سختی می‌گذره

(روزبه از جایش بلند می‌شود و دوباره به سمت بوم نقاشی می‌رود. نسرين وارد اتاق

می‌شود و لیوان آب و قرصی که در دستش گرفته به روزبه می‌دهد. روزبه بدون معطلی

قرص را در دهان می‌گذارد و لیوان آب را سرمی‌کشد. لیوان خالی را به نسرين می‌دهد.)

روزبه: میرم بخوابم.

نسرين (اعتراض‌کنان): پس جشن نامزدی سیاوش چی؟

روزبه: به نگین بگو که من مریضم. نمی‌تونیم بیایم اما واسه جشن عروسی سیاوش حتما

می‌ایم.

نسرين (با دلخوری): خواهرم ناراحت میشه. آخه به تو هم می‌گن شوهر خواهر؟ هر وقت

جشنی خواسته بگیره تو یک بهوونه واسه نرفتن آوردی.

(روزبه دستش را روی پیشانی‌اش می‌گذارد.)

روزبه: سرم درد می‌کنه. میرم بخوابم.

(روزبه از اتاق خارج می‌شود.)

(نسرين مبهوت به خارج شدن روزبه از اتاق نگاه می‌کند.)

۲

(روزبه - مینا)

(روزبه در اتاقش ایستاده و به تابلویی که در اتاق روی سه‌پایه است خیره شده. به طرف تابلو می‌رود.)

روزبه: اگه نسرين بفهمه من اين تابلو رو نکشيدم منو می‌اکشه! (روزبه به سمت سه‌پایه می‌رود و تابلو را در دست می‌گیرد.)

روزبه (تبسم‌کنان): بذار فکر کنه خودم کشيدم. مینا کجایی که ببینی من رو به نقاشی کشیدن علاقمند کردی. (زمزمه‌کنان): بهم میگی: آریوبرزن من. هنوز نمی‌دونی که دلم همین رو می‌خواه که آریوبرزن تو باشم.

(روزبه روی صندلی پشت میز کامپیوتر می‌نشیند. چند کاغذ از روی میز در دست می‌گیرد و به کاغذها نگاه می‌کند.)

روزبه: چه شعرهای برام نوشتی. خوب می‌دونی که دلم هنوز نامه عاشقانه خوندن از تو رو می‌خواه. بهم میگی دلم رو ذبح کن. من چه طوری دلت رو ذبح کنم وقتی دلم می‌خواه ببینمت. اگه بخوام ذبح کنم که اول باید دل خودم رو ذبح کنم.

(روزبه شعر می‌خواند و صدای زنی از بیت دوم شعر با او هم‌صدا می‌شود. صدای زن صدای همان زن از بخش اول این پرده است.)

آریو برزن من جوونه، موندگار عشق

قهرمان سبز تاریخه و کامل اومده

دل من که عاشقه به عطر و بوی این عزیز

تو بین پرنده‌ای شده چه عاقل اومده

یه کتاب شعره عشقش، خط به خط حفظه دلم

این کتاب زنده از نسخه‌ای کامل اومده

موج دریای دلم منو آورده پیش تو

شعره که هدیه شده به سمت ساحل اومده

روزبه: می‌خواوم تو رو تجسم کنم.

(روزبه چشم‌هایش را می‌بندد و فکر می‌کند)

نور صحنه کم‌کم ضعیف می‌شود و اتاق روزبه تاریک می‌شود.)

تصویر هولوگرم مینا که در بخش اول همین پرده هم بود در صحنه ظاهر می‌شود. کتاب

قطوری در دست دارد.)

روزبه: تویی مینا؟

(روزبه به سمت تصویر مینا می‌رود. همه صحنه تاریک می‌شود و به جای روزبه تصویر

هولوگرم او در کنار تصویر مینا قرار دارد.)

مینا: آریو برزن من جوونه، موندگار عشق

قهрман سبز تاریخه و کامل اومده

(مینا کتابی که در دست دارد به طرف روزبه می‌گیرد.)

مینا: بگیر. این همون کتابیه که منتظرش بودی.

(روزبه با اشتیاق کتاب را می‌گیرد و آن را ورق می‌زند. بعد به مینا نگاه می‌کند.)

روزبه: از بس که شعرهات رو خوندم همه رو از حفظ شدم.

(روزبه دوباره کتاب را ورق می‌زند.)

روزبه: نمایش‌نامه "گریز" کدوم صفحه است؟ (باز هم کتاب را ورق می‌زند.) پیداش

کردم.

(روزبه صدایش را صاف می‌کند و شروع به خواندن کتاب می‌کند.)

روزبه: بهم میگی آریوبرزن من. هنوز نمی‌دونی که دلم همین رو می‌خواود که آریوبرزن تو

باشم.

روزبه روی صندلی پشت میز کامپیوتر می‌نشیند.

چند کاغذ از روی میز در دست می‌گیرد و به کاغذها نگاه می‌کند. روزبه: چه شعرهای

برام نوشتی. خوب می‌دونی که دلم هنوز نامه عاشقانه خوندن

از تو رو می‌خواود. بهم میگی دلم رو ذبح کن. من چه طوری دلت رو ذبح کنم وقتی دلم

می‌خواود

ببینمت. اگه بخوام ذبح کنم که اول باید دل خودم رو ذبح کنم.

مینا (لبخندزنان): اگر دلم رو ذبح کرده بودی که الان اینجا نبودم.

روزبه: اگه دلمون رو ذبح کرده بودم که الان اینجا نبودیم. (کتاب را می‌بندد و به مینا

نگاه می‌کند. نور صحنه تغییر می‌کند و به جای تصویرهای هولوگرم اتاق کار روزبه در

نور کامل صحنه روشن می‌شود.

روزبه (همچنان با چشم‌های بسته): ادامه بده مینا. من رو در رویای خودت نگه دار. دلم

نمی‌خواود از نوشته‌های تو جدا بشم.

(روزبه قدری در همان حالت می‌ماند بعد چشمانش را باز می‌کند و دوباره به تابلوی

نقاشی روی سه‌پایه خیره می‌شود.)

روزبه: کی میشه ببینمت؟ آیا میشه یه روز ببینمت؟

(به طرف تابلو می‌رود. آن را برمی‌دارد و به میخ روی دیوار آویزان می‌کند. قدری تابلو را

جابه‌جا می‌کند و ایستاده مشغول تماشای آن می‌شود. نور صحنه تاریک می‌شود.)

کاغذهای روی میز را جا به جا می‌اکند.

یوسف (با ناراحتی): پس این سوییچ کجاس؟

(چشم یوسف به نوشته‌ای یکی از کاغذها می‌افتد. کاغذ را در دست می‌گیرد و با صدای

بلند می‌خواند.)

یوسف: مینا نتونستم سکوتتم رو ادامه بدم اما چون می‌خواستم این لحظه‌های قشنگی که

تو برام ساختی هرگز تموم نشه در سکوت عاشقانه به تو فکر کردم و جواب رو روی کاغذ

نوشتتم و نگهش داشتم که فقط توی دل خودم بمونه. این طوری کمتر وسوسه میشم

جواب رو بهت بفرستم. بهم نوشته بودی: توقناری من که انقدر قشنگ بلدی آواز بخونی

چرا باید آوازت برای این زن‌های خنگ و کودن باشه که بلد نیستن نوازشت کنن؟ (از

این جا به بعد یوسف با صدای گرفته و خشم‌آلود نامه را می‌خواند) نه زن قبلی‌ت بلد بود

نه این نسرین بلده. اینها و زن‌های دیگه دور و برت خنگ و کودن هستن. (یوسف اخم

می‌اکند) درس عشق رو باید یک زن جوون خوشگل و عاشق و باهوش و بااستعداد و

پرکار به یک مرد یاد بده. یه روز میاد بهم بگی: این زن‌های خنگ و کودن هیچ کدوم

صفای دل تو خوشگل باهوش عاشق منو ندارن. حالا جواب من رو بشنو مینا: اگه هر

مردی به جز من بود فوراً بهت جواب می‌فرستاد که به زن من خنگ و کودن نگو و

توهین نکن. حتی اگه اون مرد دوستت هم داشت اینو بهت می‌گفت چون بالاخره از زن

زندگی‌تس خاطراتی داشته و باهوش زندگی کرده. اما من نه فقط دوستت دارم بلکه

همه‌ای حرفهات رو با همه‌ای وجودم حس کردم و می‌دونم که تو یک زن استثنايي

هستی و مثل تو اصلاً زنی وجود نداره که بتونم با تو مقایسه کنم. زن مثل تو در ایران

نیست شاید در کل دنیا خیلی خیلی کم باشه. شاید به تعداد انگشتان یک دست. در

نامه‌ای دیگه‌ت بهم نوشته بودی: روزبه به اشتباهی که کردی اعتراف کن و از هر دو زنت

دفاع کن. نگو این چه معرکه‌ایه که به پا کردم. نگو این چه معجونیه که خوردم. نگو این

مینا چه نیرویی از نوشتن گرفته. بگو: مینا من غلط کردم از زن سابقم دفاع نکردم. غلط کردم از این دومی هم دفاع نکردم. منو انقدر به خودت علاقمند نکن که نتونم از زندگی‌لم از زن‌هایی که در زندگی‌لم اومدن و از غیرتم دفاع کنم. مینا من نه از زن سابقم دفاع کردم و نه از نسرین چون دلم پیش تویه. همون طور که خودت هم این رو حدس زدی. زن به خوشگلی و باهوشی و بااستعدادی تو در دنیا نیست. توی ایران که اصلا نیست. اما چه کنم که من و تو ازدواج کردیم. هم از طرفی تو رو می‌خواوم و هم از طرفی انقدر بین ما فاصله است.

یوسف کاغذ را روی میز می‌گذارد و دوباره شروع به گشتن کلید می‌کند. کشوی بالایی میز کامپیوتر را باز می‌کند و داخل آن را نگاه می‌کند. روزه وارد اتاق می‌شود)

روزبه: چیزی گم کردی؟

یوسف: دنبال سویچ ماشین دوستم حمید می‌گردم. دیروز صبح با ماشین شرکت پدرش واسه ماموریت کاریش به مدت یک هفته رفته سمنان ماشین خودش رو داده بهم. دیشب که از سر کار برگشتم انقدر خسته بودم که یادم رفت کجا گذاشتمش. روزه سویچ را از کشوی پایینی میز کامپیوتر درمی‌آورد و به یوسف می‌دهد.

روزبه: بگیر.

یوسف سویچ ماشین را در دستش نگه می‌دارد و به طرف در اتاق می‌رود. مکثی می‌کند و به طرف روزه برمی‌گردد.

یوسف: پدر حمید مشکلی با زنش پیدا کرده بهتر دیدم چون تو تجربه داری راجع بهش بهت بگم راه حلی پیدا کنی. چون حمید دوست خوب منه و دوست ندارم به خاطر اختلاف پدر و مادرش تو غصه بمونه.

روزبه: چه مشکلی دارن؟

یوسف: حمید میگه یه خانومی به مادرش بد و بیراه گفته اونهم توی نامه به پدرش.

پدرش هم هیچ چی نگفته مادر حمید فهمیده دعوای مفصلی با پدرش کرده بعد هم قهر کرده رفته هـ خـ و نه ای خـ و اهرش.

روزبه نگاهش را به طرف کاغذهای میز کامپیوتر برمی گرداند. نامه ای خودش را که یوسف آن را خوانده روی بقیه ای کاغذها پیدا می کند و دوباره به یوسف نگاه می کند.

روزبه: مگه تو مجبوری دروغ بگی؟ خب بگو کاغذهای منو زیر و رو کردی و نامه رو خوندی. من از بچگی بهت یاد دادم طرف وسایل من نری.

یوسف: دنبال سوئیچ می گشتم چشمم به اون نامه افتاد.

روزبه: که چشمت افتاد. بینم مگه اون سپیده نبود بهت نامه می فرستاد. حالا هم هر چی من و مادرت بهت می گیم ولش کن میگی نمی تونم.

یوسف: آخه تو با مادرم بیست و چهار سال زندگی کردی. از هم جدا شدین که دلیل نمیشه مادرم انقدر برات بی اهمیت شده باشه. این خانمی که بهش جواب نامه هم نوشتی و نفرستادی بهت بگه زن اولت خنگ و کودنه چطور نتونی جوابش رو بدی؟ راجع به نسرين هم همين رو گفته اما باز تو سکوت کردی. جالبه که این خانم (یوسف مکث می کند) اسمش مینا است؟

روزبه: آره.

یوسف: جالبه که مینا توی نامه اش ازت چند بار خواسته سکوت نکنی و از مادرم و نسرين دفاع کنی این کار رو هم نکردی.

روزبه سیگار و فندکی از روی میز برمی دارد و سیگار روشن می کند. پشت میز می نشیند و فکر می کند.

یوسف: حرفی نداری بزنی؟

روزبه به سیگار کشیدن ادامه می دهد و فکر می کند.

یوسف: گفتم جوابی نداری بدی؟

روزبه: اون با زن‌های دیگه فرق می‌کنه. هیچ کدوم از زن‌هایی که دیدم مثل اون نیستن.
یوسف: این دلیل نمیشه به مادر من توهین کنه به نسرین توهین کنه و تو سکوت کنی.

روزبه (زیر لب): هم خوشگله هم باهوشه و با استعداد و هم عاشق منه و هم ...

یوسف: تو دوستش داری.

روزبه: تو به زندگی خودت فکر کن.

یوسف: واقعیت رو بگو. بگو دوستش دارم هر چی هم درباره‌ی زن اول و دومم بگه برام
مهم نیست.

روزبه: واقعیت رو گفته. دروغ که نگفته.

یوسف: پس دوستش داری.

روزبه: اگر واقعیت رو می‌خواهی بدونی آره. خیلی.

یوسف: و فکر می‌کنی که چرا مادر من یا این نسرین توی زندگی‌ت اومدن.

روزبه: دیگه اومدن. نمی‌تونم که به گذشته برگردم.

روزبه سیگار را در جاسیگاری روی میز خاموش می‌کند.

روزبه: مینا بهم گفته سیگار رو ترک کنم. من به خاطر این حرفش خیلی کمتر از قبل

سیگار می‌اکشم. دارم سعی می‌کنم کم‌کم سیگار رو بذارم کنار.

یوسف: یعنی حتما باید مینا بگه که تو سیگار رو ترک کنی؟ خودت به فکر سلامتی‌ت

نیستی؟

روزبه پشت میز می‌نشیند و فکر می‌کند.

یوسف: من باید برم. سپیده منتظره.

یوسف از اتاق خارج می‌شود. روزبه کاغذها را مرتب می‌کند و فکر می‌کند. نور صحنه

خاموش می‌شود.)

پرده دوم

خانه نگین و عماد. یک سال بعد. یک عصر تابستانی
 صحنه: در سالن پذیرایی یک میز بزرگ غذاخوری و صندلی‌های اطراف آن چیده شده.
 فرش بزرگی کف سالن را پوشانده. یک پیانوی مشکی با صندلی کوچکی پشت آن دیده
 می‌شود. پنجره سالن غذاخوری بسته است. پرده بلند پنجره روی آن قرار دارد. یک
 کاناپه و چهار مبل گوشه دیگر سالن قرار دارد. دو میز کوچک جلوی مبل‌ها است.
 تلویزیون روی میز مشکی شیشه‌ای گوشه سالن قرار دارد.

۱

(روزبه - عماد - نگین - نسرین - سیاوش)

(روزبه و نسرین روی کاناپه نشسته‌اند. روزبه یک کیف دستی کوچک مردانه در دستش
 است. عماد روی مبل کناری نشسته. کیف دستی نسرین روی زمین کنار پایش است.
 روزبه کیف دستی را روی میز کوچک کنار کاناپه می‌گذارد.)
 روزبه: بالاخره سیاوش هم با گیتی عروسی کرد. این یک ماه چه زود گذشت.
 عماد: پارسال که نامزد بودن همه‌ش می‌گفت کی عروسی می‌کنم. امسال که عروسی
 کرده می‌گه کی گیتی برام بچه میاره. این سیاوش از بچگی همین‌طور عجول بود. دیگه
 من و نگین کم کم باید به فکر نوه‌دار شدن باشیم. راستی چرا یوسف نیومد؟
 روزبه: داره خودش رو برای کنکور فوق لیسانس گرافیک آماده می‌کنه. خونه موند تا به
 درس‌هاش برسه.

(نگین با یک سینی که رویش سه فنجان و یک لیوان چای و یک قنددان است وارد
 صحنه می‌شود. سینی را روی میز کنار کاناپه می‌گذارد.)
 عماد (خطاب به روزبه): از نمایش‌های جدیدت چه خبر؟

روزبه: دو تا اجرا واسه هفته دیگه دارم. یکیش نوشته خودمه دومیش رو پرویز قیامی نوشته.

نگین: همون قیامی که پارسال بازیگر منتخب جشنواره فجر شد؟

روزبه: آره. هم نویسنده است و هم بازیگر.

(عماد و نسرين چای با قند می‌خورند.)

عماد (خطاب به روزبه): نذار چاییت سرد بشه.

(روزبه چای لیوانی بدون قند می‌خورد.)

عماد: من چای لیوانی بخورم تا فردا خوابم نمی‌بره.

روزبه: من با قهوه هم شب راحت می‌خوابم.

عماد: بدنت عادت داره. من خیلی مثل تو چای‌خور نیستم.

نگین (خطاب به روزبه): قهوه بیارم؟

روزبه: نه. مرسی. همین خوبه.

(نگین از صحنه خارج می‌شود.)

عماد (خطاب به روزبه): چه خوب شد که این سیگار رو ترک کردی. عجب چیز

مزخرفیه.

روزبه: از پارسال دیگه اصلا طرفش نرفتم. خودمم پشیمونم چرا این همه سال سیگار

کشیدم. به این فکرم که یک فعالیت مثبت مثلا نقاشی کردن رو به جای این سیگار

کشیدن شروع کنم.

عماد: چه خوب. پس باجناق ما می‌آخواد نقاش هم بشه. (خطاب به نسرين): راستی

نتیجه‌ای عکس‌هایی که ازم هفته پیش گرفتی چی شد؟

نسرين (خطاب به عماد): عکس‌ها رو رییس‌ام دید. سه تا از عکس‌ها رو واسه مجله

می‌آخواد.

عماد (با لبخند): فکر می‌کردم زود واسه این عکس‌ها مشتری پیدا بشه. نگفت چقدر این دفعه بابت عکس‌ها می‌ده؟

نسرین: گفت بیشتر از دفعه قبل پول می‌ده.

عماد: من هر کدوم رو کمتر از بیست هزار تومن نمیدم.

نسرین: گفت دو برابر دفعه قبل می‌ده.

(عماد سر تکان می‌دهد.)

عماد: حرفی نیست اما بهش بگو این دفعه دفعه‌ای آخره که بهش تخفیف میدم.

روزبه: این اولیایی هم که تا هنرمندها رو واسه این مجله سرکیسه نکنه راضی نمیشه.

(نگین با چند ظرف میوه‌خوری و کارد وارد صحنه می‌شود. همه را روی میز جلوی کاناپه می‌گذارد. نگین روی مبل کنار کاناپه می‌نشیند و چای با قند می‌خورد.)

عماد: امشب شام می‌مونین؟

روزبه: نه. باید بریم. چند تا نویسنده جوون درخواست اجرا واسه تئاتر شهر فرستادند که باید بخونم.

عماد: این گرفتاری‌های اداری هم که تمومی نداره.

روزبه: چاره‌ای نیست. کار نمایش بدون مراحل اداری نمیشه. راستی چند تا از اون

عکس‌هایی که قبلا بهم گفتمی از پارک ارم شیراز گرفتمی رو می‌خوام.

عماد: کدوم‌ها؟

روزبه: همون‌هایی که گفتمی از چند تا پسر فالگیر گرفتمی. واسه نمایش جدیدم "بچه‌های کار" می‌خوام.

عماد: عکس‌ها رو ظاهر کردم. الان برات میارم.

(عماد از صحنه خارج می‌شود.)

نگین: واسه شام که نمی‌خواین بمونین. لااقل میوه بخورین.

(روزبه یک پرتقال برمی‌دارد و روی یکی از ظرف‌های میوه‌خوری می‌گذارد و شروع به کندن پوست پرتقال می‌کند. نسرین موز می‌خورد. نگین به ساعت دیواری نگاه می‌کند.)
نگین: سیاوش دیگه باید پیداش بشه.

(عماد با چند عکس در دست وارد صحنه می‌شود. روی مبل کنار کاناپه می‌نشیند.
عکس‌ها را به روزبه می‌دهد. روزبه عکس‌ها را نگاه می‌کند. دو تا از عکس‌ها را جدا می‌کند. بقیه را روی میز جلوی می‌گذارد. یکی از دو عکس را به عماد نشان می‌دهد.)
روزبه: این یکی بهتره. نگاه غمگین این پسر خیلی نافذه.

عماد: این یکی بهم می‌گفت غیر از فال گرفتن واسه مردم شیشه ماشین هم پاک می‌کنه. قیافه‌اش خیلی رنج‌کشیده بود. فکر کردم باید حتما ازش عکس بگیرم.
نگین: ببینم.

(روزبه عکس را به نگین می‌دهد و نگین و نسرین عکس‌ها را نگاه می‌کنند. روزبه عکس دوم را به طرف عماد می‌گیرد.)

روزبه: این یکی رو واسه‌ی پوستر نمایش‌نامه در جشنواره می‌خوام.
عماد: باشه. خوشحالم که ازش استفاده کنی.

(صدای آیفون می‌آید. نگین به طرف در می‌رود و شاسی آیفون را فشار می‌دهد. در را باز می‌کند. بعد از چند لحظه سیاوش وارد صحنه می‌شود. به همه سلام می‌کند و روی یک مبل می‌نشیند. نگین در را می‌بندد و او هم روی مبل دیگر می‌نشیند.)

روزبه (خطاب به سیاوش): پس گیتی رو چرا با خودت نیاوری؟

سیاوش: از تئاتر شهر چه خبر؟

روزبه: مثل همیشه نمایش‌ها پر از تماشاچیه. من هم که گرفتار کار آماده کردن برای جشنواره‌ها هستم.

(سیاوش از جایش بلند می‌شود.)

سیاوش: امروز بعد از ظهر موتور ماشینم خراب شد. به زحمت درستش کردم. (نگاهی به دستهایش می‌آورد) برم دست‌هام رو بشورم.

(سیاوش از صحنه خارج می‌شود. روزبه کیف دستی‌اش را از روی میز برمی‌دارد و عکسی از آن درمی‌آورد. چند عکس را به طرف نگین و عماد می‌گیرد.)

روزبه: هفته‌ای پیش واسه دو سالگی مدیریت حمید یکی از دوستانم تو خونه‌ش جشن گرفتیم.

(عماد عکس‌ها را می‌گیرد و با نگین آنها را نگاه می‌کنند.)

نگین: کجا مدیره؟

روزبه: تالار مولوی.

عماد (خطاب به نگین): پارسال همین تالار مولوی بود رفتیم نمایش مرغ دریایی رو دیدیم؟

نگین: آره. (خطاب به روزبه): مرغ دریایی اثر کیه؟

روزبه: چخوف.

(سیاوش وارد صحنه می‌شود و روی یکی از مبل‌ها می‌نشیند.)

عماد (خطاب به روزبه): تو هم که ماشالله آثار این نویسنده‌ها رو خوب می‌شناسی.

نسرین: روزبه دایم نمایش‌نامه می‌آخونه.

سیاوش (خطاب به روزبه): اون کتاب مجموعه نمایش‌نامه‌های چخوف رو که چند سال پیش بهم دادی هنوز گاهی می‌آخونم. خیلی جالب نوشته.

روزبه: تو که به نمایش‌نامه علاقه داری پس چرا خودت نمی‌نویسی؟

سیاوش: دوست دارم بنویسم ولی وقت نمیشه.

روزبه: یه جوری وقت واسه‌ش بذار. حیفه علاقه داری و کار نکنی.

(روزبه به ساعت دیواری نگاه می‌کند.)

روزبه (خطاب به نسرین): دیگه کم کم بریم خونه.

(روزبه و نسرین از جایشان بلند می‌شوند.)

عماد: واسه شام بمونین.

روزبه: نه باید بریم. واسه فردا خیلی کار دارم.

(نگین و عماد و سیاوش از جایشان بلند می‌شوند. به طرف سمت چپ سالن می‌روند و

روزبه و نسرین را بدرقه می‌کنند.)

سیاوش: باید برگردم خونه. گیتی منتظرمه.

(سیاوش از نگین و عماد خداحافظی می‌کند و صحنه خارج می‌شود. صحنه خاموش

می‌شود.)

۲

(عماد - نگین)

(نگین درحالی که روی یک مبل نشسته مشغول بافتن یک پلوور است. عماد روی مبل

کناری روزنامه می‌خواند.)

عماد: این روزنامه هم که عکس‌های فتوشاپیه.

(نگین به عماد نگاه می‌کند و دوباره به بافتن پلوور ادامه می‌دهد. عماد روزنامه را ورق

می‌زند.)

عماد: اسرائیل هم که داره حسابی لبنان رو بمباران می‌کنه.

نگین: بیچاره لبنانی‌ها الان همون وضعی رو دارن که ما توی جنگ با عراق داشتیم. شاید

این جنگ هم طولانی بشه.

عماد: نه خانم. فکر نکنم این جنگ زیاد طول بکشه.

نگین: برم چای بیارم.

(نگین از صحنه خارج می‌شود. عماد روزنامه را روی میز می‌گذارد و یک روزنامه دیگر

برمی‌دارد. روزنامه دوم را هم روی میز می‌گذارد و به طرف پنجره می‌رود و بیرون از خانه را نگاه می‌کند).

(نگین با سینی چای و قنددان وارد می‌شود. دو لیوان چای را روی میز کوچک کنار مبل می‌گذارد و روی یکی از مبل‌ها می‌نشیند. عماد هم روی مبل کناری می‌نشیند و شروع به چای خوردن می‌کند. نگین کمی بافتنی می‌بافد و بعد چای می‌خورد).

عماد: روزبه می‌گفت می‌خواهد نقاشی رو به جای سیگار جایگزین کنه. یادم رفت ازش بپرسم چه طور شد به این فکر افتاد؟

نگین: شاید یکی بهش گفته باشه.

عماد: پارسال که خونه‌ش رفته بودیم از یک زن جوون حرف می‌زد که نقاشه. اسمش چی بود؟

نگین: از کدوم زن؟ خیالاتی شدی؟

عماد: باور کن راست میگم. از یک زن نقاش می‌گفت. بذار فکر کنم. (قدری فکر می‌کند) می‌گفت اسمش مینا است.

نگین: پس شاید اون خانوم برای نقاشی کردن تشویقش کرده.

عماد: شاید.

(عماد تلویزیون را روشن می‌کند. کانال‌ها را عوض می‌کند. یک کانال فوتبال پخش می‌شود و کانال دیگر مصاحبه تلویزیونی است. تلویزیون را خاموش می‌کند).

عماد: میزم تو اتاق رو عکس‌های جدید کار کنم.

(عماد از صحنه خارج می‌شود. نگین همچنان به بافتن پلوور ادامه می‌دهد. صحنه خاموش می‌شود).

اتاق روزبه. یک عصر بهاری.

صحنه همانند صحنه پرده اول. علاوه بر تابلوی صحنه در پرده اول تعداد دیگری تابلو روی دیوارهای اتاق است.

۱

(روزبه - پرویز)

(روزبه پشت میز کامپیوتر و پرویز قیامی روی یک صندلی کنار او نشسته است.)

روزبه: این هم از جشنواره فجر امسال. به نظرم بهتر از جشنواره پارسال برگزار شد.

روزبه: حیف که زود تموم شد.

روزبه: تو که همیشه برنده جایزه بهترین بازیکن میشی.

پرویز: راستش زود یا دیر تموم شدنش خیلی برام فرقی نداره. از سه سال پیش که هر

سال برنده بهترین بازیگر جشنواره شدم زندگیم بهتر شده. کارگردان‌های نمایش مدام

بهم پیشنهاد بازی میدن.

روزبه: اما ترجیح دادی با من کار کنی.

پرویز: معلومه. چون با هم دوستیم.

(پرویز مچ دستش را روی هوا بلند می‌کند و روزبه با مچ دست به مچ دست پرویز می‌زند

و هر دو می‌آخندند. نسرين با دو لیوان شربت وارد اتاق می‌شود. روزبه و پرویز شربت

می‌آخورند و حرف می‌زنند. پرویز به تابلوهای اتاق نگاه می‌کند.)

پرویز: چه تابلوهای قشنگی کشیدی.

روزبه: نقاشی رو به جای سیگار کشیدن انتخاب کردم.

پرویز: این که آدم به قاتل خودش وابسته بشه خیلی بده. کاشکی همه آدم‌ها مثل تو

بودن.

روزبه: فکر کن اگه تعداد سیگاری‌ها کم بشه این کارخونه‌دارهای دخانیات چقدر ضرر

مالی می‌اکنن.

پرویز: پدر سوخته‌ها فقط به فکر تولید سیگارن. براشون که جون مردم مهم نیس.

(پرویز از جایش بلند می‌شود به طرف یکی از تابلوها می‌رود و با دست به آن اشاره

می‌اکند.)

پرویز: این تابلو رو کی کشیدی؟

روزبه: این رو دو ماه پیش کشیدم. یاد سفرم به پاریس بودم. دیدم بهتره لحظه‌هایی که

در پاریس گذروندم توی تابلو بکشم.

(پرویز به تابلوی دیگری اشاره می‌اکند.)

پرویز: این یکی رو هم خودت کشیدی؟

روزبه: آره. با فکر یه نفر کشیدم.

(پرویز شربت می‌آخورد و لیوان خالی شربت را روی میز می‌گذارد.)

پرویز: کی؟

روزبه: یه نفر که به ترک سیگار تشویقم کرد. دوست دارم ببینم که دیگه به سیگار

وابسته نیستم.

پرویز: بهش نشون دادی؟

روزبه: نه. هنوز ندیدمش.

(روزبه لیوان خالی را روی میز می‌گذارد.)

پرویز: چطور هنوز ندیدیش؟

روزبه: هنوز ایران نیومده.

پرویز: که اینطور.

(نسرین وارد صحنه می‌شود و لیوان‌های خالی را از روی میز برمی‌دارد و از اتاق خارج

می‌شود.)

پرویز: به پیشنهادی که برای جمع‌آوری اعانه برای بچه‌های کار داده بودی فکر کردم. به نظرم فکر خوبیه.

روزبه: پس موافقی چند تا نمایش روی صحنه ببریم و پولش رو بذاریم واسه‌ای بچه‌های کار؟

پرویز: آره. حتما این کار رو بکنیم.

روزبه: به نادر و شکوفه و کیوان هم میگم که چند تا اجرا برای جمع‌آوری اعانه بگذاریم. به بقیه خودت خبر بده.

پرویز: باشه.

(نسرین وارد صحنه می‌شود.)

نسرین: حمید اومده. منتظره. کی برمی‌گردین.

روزبه: قبل از شام برمی‌گردیم.

(نگین و روزبه و پرویز از صحنه خارج می‌شوند.)

۲

(روزبه - نسرین)

(روزبه و نسرین ایستاده‌اند و روزبه تصویری از کامپیوتر به نسرین نشان می‌دهد.)

روزبه: این رو یکی از دوستان طراحی کرده. به نظرت چطوره؟

نسرین: جالبه. برای پوستر نمایش می‌خواهی؟

روزبه: نه. می‌خواهم به اسم خودش روی کتاب نمایش‌نامه‌های برگزیده جشنواره منتشر بشه.

نسرین: مگه حالا اسم خودش هم نباشه مهمه؟

روزبه: معلومه که مهمه. این طرح که از من نیس. باید اسم طراح روی جلد کتاب حتما درج بشه.

(روزبه کشوی بالایی میز کامپیوتر را باز می‌کند و کاغذی از کشو درمی‌آورد و به نسرین نشان می‌دهد.)

روزبه: این یکی رو واسه‌ای پوستر گذاشتم کنار.

نسرین: نمایش‌نامه راجع به سیگاره.

روزبه: در واقع راجع به ترک سیگاره.

(روزبه کاغذ را دوباره در کشوی بالایی میز کامپیوتر می‌گذارد و کشو را می‌بندد.)

نسرین: بریم خونه‌ای نگین.

روزبه: بریم.

نسرین: چه عجب این بار نگفتی نه.

(روزبه لبخند می‌زند و با نسرین از صحنه خارج می‌شود.)

۳

(روزبه - مینا)

(روزبه در اتاقش پشت میز کامپیوتر نشسته و فکر می‌کند. زیر لب شعر می‌خواند.)

روزبه: اسم تو یه راز سبزه اسمی که سایه نداره

خورشید از نگاه شعرت پشت ابر پاره پاره

برگای سبز درختا همه منتظر به راهن

عشق ما شکفتن از قصه تو این شکوفه‌زاره

(روزبه دست‌هایش را برمی‌آگرداند به آنها نگاه می‌کند و به خواندن شعر ادامه می‌دهد.)

این دو تا دستای عشق رو باز بذار روی تن شعر

تو بدون که این دل من با دلت همیشه یاره

(روزبه از جایش بلند می‌شود به طرف تابلوهای اتاق می‌رود و به آنها نگاه می‌کند. بعد

چشمانش را می‌بندد و شعر می‌خواند)

روزبه: قطره‌ها حاوی جرقه‌ای ناب

همگی مهمان دست سلام

و نگاه لحظه در پر شدن لیوان زمزمه‌ای

واژه‌ها می‌بارید

عشق می‌باخت دلش را

در عصیان سراسیمه‌ای سبز

و من آرام نوازش‌ار را می‌بردم بر پوست نازک سکوت

(روزبه چشمانش را باز می‌کند و دوباره به دست‌هایش نگاه می‌کند.)

روزبه: دیگه سکوت نمی‌کنم مینا. این سکوت کردن واسه‌ای خوندن شعرای تو بود اما این

بار حرف خواهم زد. نمی‌خواهم سکوت من تبر بشه برای تو درخت من.

(صحنه تاریک می‌شود و تصویر هلوگرم مینا ظاهر می‌شود. روزبه به طرف تصویر هلوگرم

می‌رود و تصویر هلوگرم او در کنار تصویر هلوگرم مینا قرار می‌گیرد. روزبه با دست به

تابلوهای اتاق اشاره می‌کند.)

روزبه: ببین چقدر تابلو کشیدم.

(مینا لبخند می‌زند و به طرف یکی از تابلوها می‌رود. روزبه به او نزدیک می‌شود و به

تابلو نگاه می‌کند.)

روزبه: این یکی رو وقتی کشیدم که سیگار رو ترک کردم.

مینا: خوشحالم که حرفم نتیجه داد.

روزبه: باید سیگار رو ترک می‌کردم. تو واسه‌ام بهترین دوستی. منم می‌خواهم برات دوست

خوبی باشم.

(صحنه روشن می‌شود و تصویرهای هلوگرم ناپدید می‌شود. روزبه روی صندلی پشت میز

کامپیوتر می‌نشیند.)

روزبه: از وقتی تو با منی فکرهات و حرفهات رو من اثر کرده. ترک سیگار منو جوون اثر کرده. می‌خوام ببینمت. من از سیگار گریختم اما تو از من نگریز. سکوت نکردم و توی نوشته‌هات اومدم تا صدای ما برای هم بمونه.

(آهنگ پیانو از صحنه شنیده می‌شود. صدای مینا با آهنگ پیانو ادغام می‌شود.)

مینا: عشق معنای دگرگونی است

بر چهره‌ای بیدار سکوت

و گریز است از این همه‌های تکرار

با نفس‌های یک دغدغه در بیتابی

(آهنگ پیانو ادامه پیدا می‌کند و به پایان می‌رسد. صحنه خاموش می‌شود.)